

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به اینکه بحثی رو که، اینجا هم باز گیر کردیم که بحث کدام یکی است، حالا این مسئله‌ی چیز را می‌گوییم اگر باز دیدیم آقایان باز عقب رفتیم، جابجا شده.

یکی از حضار: از ولایت الاب والجد.

آیت الله مددی: از ولایت الاب والجد بنا شد بخوانیم؟

یکی از حضار: نه، تا آنجا خوانده شده، تمام شده، در باب بیع فضولی

آیت الله مددی: بله، بحث

یکی از حضار: بله، در باب ولایت الاب والجد

آیت الله مددی: حالا به هر حال من الان چون یادم نیامد، آنی که الان به ذهنم آمد، ولایت الاب والجد، بعید است ایشان بعد از این مسائل ولایت فقیه را آورده. نه، ولایت ابو جد. بله. حالا این چند بحث که، من بعد از بیع فضولی، این بحث رو فکر می‌کنم، رد کردیم، این بحث رو به نظرم نخواندیم در ذهنم این بحث را نخواندیم، این بحث بعدیش، یقبل التملک ما یقبل التملک، این را نخواندیم، نصف را نخواندیم، به ذهنم اینطور میاد الان. حالا به هر حال این مسئله را می‌خوانیم چون جای بحث دارد.

مطلبی را که ایشان در اینجا، مرحوم شیخ مطرح فرمودند، این مسئله بعد از تمام شدن فروع و ریزه کاری‌های فضولی که نخواندیم چون قبول نشد، این است که اگر بایع، لوباع من له نصف الدار نصف ملک الدار. البته این عبارتی که الان ایشان چاپ کرده، اینطوری است نصف ملک الدار. لکن در بعضی از نسخ آمده نصف تلک الدار. در این منیة الطالب، تقریرات مرحوم نائینی، ایشان هم تلک الدار دارد و ایشان در هامش از بعضی از شراح نقل کرده که ملک زیادی است، نصف الدار، نصف الدار کافی است. چرا فرمودند نصف ملک الدار؟ عرض کنم که من به نظرم حالا نمی‌دانم خوانده یا نخوانده، این ظاهراً مرحوم شیخ قدس الله نفسه ولایت نظر داشته روی این عبارت. یعنی نصف ملک چون می‌خواهد بگوید نصف دار غیر از نصف ملک دار است. یعنی بحث را برده‌اند روی عنوان نصف ملک الدار که

روشن می شود ان شاء الله. ببینید اصل، آن وقت در اینجا، ایشان، فان علم انه اراد نصفه او نصف الغير عمل به و الا فان علم انه لم يقصد به قوله بيعتك نصف الدار الا مفهوم هذا اللفظ ففیه احتمالان. اصولاً در اینجا دو احتمال است: یا نصف مشاع مراد است یا نصفی که مختص به خود ایشان است.

یا نصفه المملوک له، ایشان تعبیر کرده نصفه المملوک له، مرحوم نائینی در تقریراتشان دارد نصفه المختص. ما این اصطلاح، نصف مختص را داریم مرحوم نائینی و نصف مفروز، مفروز رو ز آخرش ز است، زای اخت الرا. افزاز اصطلاحاً به معنای جداسازی است، افزاز کرد. چون اگر مثلاً کسی با برادرش مثلاً نصف، در این خانه شریکند، هر دو از پدرشان ارث بردند، این افزاز به این معناست که به حاکم شرع مراجعه می کند، به قانون، به حساب دادگاه به قول امروزی ها، به دادگاه مراجعه می کنند، دادگاه می آید تعیین می کند مثلاً یک جوری تنصیف می کند که نصف خانه برای این آقا بشود، نصف خانه برای آن آقا بشود. یا نصف زمین برای این بشود، مثلاً چاه یک طرف زمین است، برای آن ارزش قائل می شود، برای این قسمتی که چاه نیست ارزش دیگری. این بحث به اصطلاح در کتاب فقهی ما به نام کتاب القسمة معروف است و کتاب القسمة در کتب فقهی مثل شرایع، اگر یادتان باشد در شرایع بعد از مبحث قضا آورده است، چون قسمت شأن دادگاه است، قسمت تقسیم کردن یک مال مشترک. آن وقت مرحوم نائینی اینجا گاهی می گوید نصف مفروز، گاهی می گوید نصف مختص. مراد از نصف مختص چون مالک نصف خانه است، نصف مفروز نصفی که جدا شده، آن جدا کردن، تقسیم شده، آن تقسیم شده که معین است دیگر آنجا بحث ندارد.

ببینید بحثی که ایشان دارد که بله، و منشأ الاحتمالین، دو تا احتمال هست، بعد می گوید و منشأ الاحتمالین اما تعارض ظاهر نصف، چون حالا این را من توضیح می دهم. ببینید یک بحثی دارند کلاً در اینکه این الفاظی که ظاهر در مشاع است، اگر انسان در یک مقداریش سلطه داشته باشد. این بحثی که شده مثلاً همین، ایشان مالک نصف خانه است اما نصف مشاع، معین نشده، مفروز نیست. نصفش مال این است، نصفش مال برادرش است. به یک آقایی گفت من نصف این خانه را به تو فروختم. آیا مراد نصف مشاع است؟ مراد از نصف مشاع یعنی نصفی از مال خودش، نصفی از مال برادرش؟ یا مراد نصف مختص است؟ آن نصفی که مال خودش است، دیگر مشاع نیست، در آن نصف برادرش نیست. و اگر مفروز باشد، یعنی اگر جدا شده باشد، خب مسلم است دیگر، بگوید نصف خانه، همون نصفی که ملک من است، این که خب مشخص است. اگر لفظ نصف را آورد، این بحثی که در اینجا ایشان کردند، ایشان بحث بیع را آوردند، بعد بحث های دیگر هم به آن اضافه شده، بحث صلح است، بحث دین است، بحث شرکت است، بحث به اصطلاح میراث است، یک عده ی زیادی از

این مباحث را آقایان به همین فرع اضافه کردند و مرحوم شیخ قدس الله نفسه حتی بعضی ها که بعد از ایشان آمدند، خیلی دقیق روشن نکردند، حتی بحث مهر است.

فرض کنید یک کسی یک مهری را به خانمش قرار داد و داد به خانمش. این خانم نصف مهر را بخشید. فرض کنید مثلاً چهار تا کتاب به او داد به عنوان مهر، دو تایش را بخشید به پدرش مثلاً من باب مثال، نصف مهر را بخشید. بعد ایشان را قبل از دخول طلاق داد، خب باید نصف، فنصف ما فرضتم، آیهی مبارکه اینطوری است دیگر، باید نصف را به این شخص، به زوج برگرداند. آیا نصف مشاع؟ یعنی نصف اونیه که به پدر داده شده با آن نصفی که الان دست خودش؟ یا همین نصفی که دست خودش است کافی است؟ الان دو تا کتاب دست خودش، دو تا کتاب به پدرش داده، فنصف ما فرزت اونیه که فرزند چی بود؟ چهار تا کتاب بود. اگر نصف بگیریم باید نصف مشاع باشه. پس یکی از پدر می‌گیرد، یکی از این، از خود زن می‌گیرد. یا نه، همین دو تایی که دست ایشان است. دقت کردید؟

پس ببینید این یک بحثی است که طویل و عریض است، یعنی خیلی فروع دارد، فروع زیاد. مضاف بر اینکه یا مثلاً اقرار کرد، اقرار کرد که نصف این خانه مال فلانی است، خب، آیا این نصف مشاع است؟ حالا ایشان هم خودش مالک نصف خانه است، وقتی می‌گوید نصف این خانه مال فلانی یعنی نصفی که مال من است مال فلانی است یا نه، نصف مشاع، پس یک ربعش از خودش، نصف از آن نصف، یک ربعش از خودش میشه، یک ربعش هم از آن برادرش میشه مثلاً، این مثل فضولی، دقت کردید؟ اقرار، اقرار هست، دین هست، شرکت هست، میراث هست، مثال‌هایش را عرض می‌کنم.

البته عرض کردم، قاعده‌ی علمی اقتضا می‌کرد که این‌ها را جدا بکنند، حتی اخبار هست. مثلاً من به شما می‌گویم آقا من دیروز نصف این خانه را خریدم، این ظاهرش نصف مشاع است. من دیشب نصف خانه را فروختم، اینجا ظاهرش در نصف مشاع است.

یکی از حضار: در بیع دونگ می‌گویند، دونگ می‌گویند در عرف مثلاً می‌گویند دو دونگ سه دونگ

آیت الله مددی: خب حالا سه دونگ فرقی نمی‌کند سه دونگ مشاع یا سه دونگ خاص خودش خیلی خب. حالا بحث نکنید دنگی کنید نصف دنگش، هر کاری می‌خواهید بکنید آن دنگش خیلی مهم نیست آقا.

پس یک بحث خبر است، یک بحث بیع است، یک بحث اقرار است، یک بحث مهر است، یک بحث شرکت است، می‌گویم این ابواب فراوانی دارد و این هم به طور کلی در دو جاست یعنی به صورت کلی اخبارش هم همینطور. تارة انسان اصلاً مالک نیست، می‌گوید نصف خانه‌ی فلانی را خریدم این نصف مشاع دیگر، اصلاً مالک نیست.

تارة مالک است یعنی مالک نصف است، ایشان به نحو مشاع مالک نصف این خانه است، می گوید من دیشب نصف این خانه را فروختم، اینجا هم همین بحث میاد، نصفش مال خودش بوده، مراد از نصفی که فروختم یعنی سهم خودم را فروختم؟ یا به نحو نصف مشاع فروختم؟ ایشان می گوید دو تا احتمال هست، این دو احتمال، ایشان منشأ احتمالی را نقل می کند.

نکته ی اساسی به نظر من در منشأ احتمالی، شاید همین مطلبی که ایشان گفتند حالا ما به لغت دیگر میگویم. نکته ی اساسی این است که لفظ نصف به عنوان دلالت افرادی، مفرد، دلالت بر مشاع می کند، خود نصف طبیعتش مشاع است. لکن وقتی می گوید فروختم، فعل است و خانه را فروختم، نصف خانه، متعلق این فروختن، این حرف مرحوم نائینی است من دارم کلام مرحوم نائینی این را تقریب می کند. متعلق این فروختن نصف خانه است، فروختن وقتی می گوید فعل من، فروختم، این ظاهرش این است که در آن نصفی که ملکش. وقتی می گوید فروختم، ظاهرش در این است که آن نصفی که ملکش، یک ظاهر فعل این است، ظاهر متعلق هم همین است. یعنی متعلق نصف الان عبارت از خانه نیست، خانه ای که نصفش مال ایشان است، ظاهرش این نیست که نصف مشاع خانه باشه، وقتی می گوید خانه را فروختم، ظاهرش این است که آن مقداری که من حق دارم فروختم، آن مقداری که حق دارم نصف خانه است.

یعنی منشأ اختلاف روشن شد؟ منشأ اختلاف در اینجا در حقیقت این است که لفظ نصف ظهور در مشاع دارد، آن دو تا قرینه ی دیگر ظهور در مختص دارد به تعبیر مرحوم نائینی یکی فعل، فعل ظهور در مختص دارد وقتی می گوید بعثتک نصف الدار ظهور اینکه چیزی که من می توانم انجام بدهم آن چیزی که من می توانم بدهم نصف خودم است دیگر، آن نصف دیگر را که من نمی توانم انجام بدهم مگر فضولی باشد، و این ظاهر فعل این است متعلق این فعل هم عبارت است نصف خانه نه کل خانه آن نصف خانه هم ملک ایشان است یعنی ظاهر متعلق آن چیزی است که این فعل به او تعلق و یا به تعبیر دیگر ایشان جای دیگر أصلاً ظاهر این جمله یعنی ما بین فعل و متعلق جمع بکنیم، ظاهر این جمله این است که آنچه که مختص به خودش است انجام داده بعثتک نصف الدار ظاهرش این است که آنچه که به خودش برمی گردد خودش مالک نصف است، اما اینکه مراد نصف مشاع باشد یعنی نصفش از مال من نصفش هم از مال این آقا این نمی شود.

آن وقت باز در اینجا فروع دیگری هم مطرح کردند گفتند حالا اگر غیر از اینکه مالک است نسبت به آن نصف دیگر ایشان ولایت دارد حالا اینجور فرض، فروض اینجوری، مثلاً نصف خانه برای خودش است نصف خانه برای بچه اش است که صغیر است ایشان ولی اوست، و ولی می تواند در مال صغیر تصرف بکند جایی که مصلحت باشد.

اگر گفت بعتک نصف الدار می توانیم این طور بگوییم نصفی که من قدرت دارم نصفی که من قدرت دارم نصفش ملک خودش است نصفش هم ولایت است پس ظهور لفظ نصف در مشاع قوی می شود یعنی یک منشاء ، روشن شد مشکل کجاست مشکل چرا پیدا شد لفظ نصف ظهور در مشاع دارد لکن دلالت این لفظ بر مشاع، یک دلالت افرادی است، نه دلالت تصدیقی. یک دلالت افرادی است، یک دلالت تصویری است. اما ظهور آن ها ظهور تصدیقی است. وقتی می گوید فروختم نصف خانه را، یک دلالت تصدیقی دارد یعنی آنی که من می توانم بفروشم، آنی که ایشان می تواند بفروشد، باید نصف خانه است.

یکی از حضار: حالا بحث فضولی هم همین است دیگر...

آیت الله مددی: می دانم اما اینجا ظاهرش این است که کار خودش است می دانم من احتمال دارد فضولی حالا ولایت بد تر از این حتی

در باب ولایت ظاهرش

یکی از حضار: حق فروش ندارد

آیت الله مددی: می دانم ، دقت بکنید ، در بحث ولایت هم همینطور ولو ولایت داشته باشد اما ظاهر این جمله در اصالت است در ولایت نیست وقتی می گوید نصف خانه را فروختم نصفش ملک خودش است نصفش هم ملک این صغیری است که ایشان ولی اوست دقت می کنید ؟ نصف درست است ظهور در مشاع دارد قبول است اما این دلالت افرادی است یعنی یک مفرد دلالت مفرد است اما این وقتی می آید در جمله یک دلالت ترکیبی پیدا می کند یک دلالت جمله پیدا می کند ، مرحوم نائینی می گوید در دلالت جمله مراد آن نصفی است که ملک خودش است حتی آن نصفی که ولایت دارد شامل نمی شود ولو ولایت دارد اما ظاهرش این است که فروختن یعنی نقل و انتقال دادن و این نقل و انتقال به خودش نسبت داده ، ظاهرش این است ، نگفته به عنوان ولایت چون آن هم قصد می خواهد آن هم عنوان ولایت قصد می خواهد .

پس بنابراین حالا در عده ای از این موارد معلوم شد چند تا مورد داریم ، بیع هست ، صلح هست ، مهر هست ، مهر را به نظرم مرحوم شیخ ندارد دقت نکردم چون سریع خواندم به نظرم مرحوم شیخ ندارد ، مرحوم نائینی دارد دیگران هم دارند مهر را دارند . و از عجایب این است که در باب مهر اینجا علی القاعده صحبت کردند با اینکه روایت داریم در باب مهر اصلا روایت خاص داریم تعجب است که آقایان هیچ کدامشان روایت را نیاوردند روایت داریم که در آن نصفی که در اختیارش هست می دهد یعنی اگر نصف مهر را بخشید نصف دیگر مهر نزد خود زن هست وقتی که طلاقش می دهد قبل از دخول باید همین نصفی که نزدش هست بدهد ، به نحو نصف مشاع نیست نه نصف

این و نصف آن که بخشیده به نحوی که همین الان نزد او هست روایت خاص داریم اصلاً در این جهت روایت مخصوص داریم روایت خاص در این جهت داریم دقت کردید؟ دیگر حالا چون من یک کمی بحث را می‌خواهم سریع بخوانم از اینکه گفتید به آنجا شاید خواننده باشیم در ذهنم این است که نخواندیم حالا می‌خوانیم.

بعد ایشان می‌گویند منشاء احتمالی‌ن انما بله، اما تعارض ظاهر نصف، معلوم شد تعارض از چه جهت؟ تعارض به این معنا که نصف دلالت بر نصف مشاع دارد، لکن این دلالت، دلالت افرادی است. کاشکی شیخ این قید را می‌زدند، این دلالت، دلالت افرادی است، دلالت تصدیقی نیست. تعارض ظاهر نصف یعنی الحصة المشاعة فی مجموع النصفین، این نصف، مع ظهور انصرافه فی مثل المقام من مقامات التصرف الی نصفه المختص. یعنی ظاهراً مرحوم شیخ می‌خواهد نکته را، مثلاً انصراف این جهت بگیرد که مراد نصف مختص است.

و ان لم یکن له هذا الظهور فی غیر المقام. ولو در مقام، اینجا چون مقام انشاء است، مقام نقل و انتقال است، ظاهرش این است، ولو در مقام اخبار ظاهرش، مثلاً من دیشب نصف خانه را خریدم، ظاهرش مشاع است. یعنی موارد فرق می‌کند. ایشان می‌خواهد بیاید بگوید موارد فرق می‌کند و این مطلب ایشان درست است و ای کاش این‌ها را عنوان میدادند، یکی اخبار، دو، انشاء مثل بیع، سه، شرکت، چهار، مهر، یکی عنوان میدادند، یکی یکی مطرح می‌کردند و نکات فنی او را بیان می‌کردند. دقت کردید؟

یکی از حضار: استاد، دلالت نصف بر مشاع در جمله هم هست، این قرینه‌اش خارج از جمله است. آن فعل و انفعال مالی، عرف جامعه، ارتکازات اقتصادی باعث میشه که بگوییم اینجا نصف مشاع مد نظر نیست. و الا نصف چه در جمله باشه چه مفرد باشه یک دلالت دارد دیگر.

آیت الله مددی: نصف مشاع، نصف مشاع یکی است دلالتش، قبول است. اما چون در، یعنی ظهور در انصراف دارد در نصف مشاع، اما وقتی در جمله واقع شد و این فعل آمد و متعلق، یعنی مرحوم نائینی فعل و متعلق گرفته و بعد می‌گوید من حیث المجموع جمله. در دلالت تصدیقی که قرار می‌گیرد که دلالت تصدیقی منشأش این است، یکی اینکه ایشان فعل دارد انجام می‌دهد، فعل ظاهر فعل خودش است دیگر، اینکه نصف مشاع یعنی نصف نصفی که مال شریکش است، آن هم فروخته است، این دلیل می‌خواهد. ظاهر خود فعل این است. متعلق این فعل هم نصف است، نصف مشاع، خانه نیست، نصف مشاع، نصف خانه است، نصف خانه هم ملک ایشان است. ظاهر متعلق و ظاهر فعل در این است که نصف مختص باشد.

یکی از حضار: خارج نشده فقط مشاع است که مختص این است از مشاع که خارج نشده این مراد از نصف، نصف مختص باز مشاعش باقی است.

آیت الله مددی: می دانم اگر مختص مشاع شد مختص دیگر در مختص معنا ندارد اگر بنا شد قبول بکنیم به عنوان نصف به اصطلاح مشاع، مشاع در کل باید باشد.

و ان لم یکن له هذا الظهور فی غیر المقام. مراد ایشان در غیر مقام جایی که مالک نیست. اینجا چون مالک نصف است، این ظهور را دارد. و لذا یحمل الاقرار علی الاشاعة. ببینید، ابواب دیگر را دائماً دارد اشاره می کند، یکی هم اقرار است. اگر ایشان مالک نصف خانه است، مالک، و این ملکیتش به نحو اشاعه است. بعد آمد گفت که من شهادت می دهم، من اقرار می کنم که نصف این خانه مال فلانی است. آیا مراد نصف مشاع است یا نصف خودش است، نصف خود این شخص است. آنجا هم اقرار را حمل کردند بر این. البته در باب اقرار یک کمی شیخ صحبت کرده، ما هم صحبت می کنیم. مرحوم نائینی هم یک عبارتی دارد، عبارتش قشنگ است. اینجا نگفته البته این عبارت را، من تعجب می کنم، شاید هم گفته مقرر ننوشته است. ایشان در اصول دارد، ایشان می گوید حال اقرار هنوز برای من روشن نیست که اقرار چیست، اقرار آیا اماره است یا اصل عملی است.

چون ذهنیت اصولی ها اینطوری است دیگر، اگر اماره باید باشد، باید لوازمش هم حجت باشد، آقایان لوازمش را حجت نمی دانند. اگر اصل عملی باشد که اصلاً هیچی یعنی، یعنی اصل تنزیلی باشد یا غیر تنزیلی، یعنی هیچ مقام کشف ندارد، در حالی که اقرار طبیعتاً کاشفیت دارد. اگر اصل باشد، اصل حالت کشف ندارد. لذا ایشان می گوید اصلاً حقیقت اقرار، حتی این مباحث را عده ای دیدم از غربی ها یک کتابی است که یکی درباره ی اقرار نوشته، کتاب قطوری هم نوشته، از مکاسب ما قطورتر است، ترجمه ی عربیش را مترجم برای من فرستاده است، ایشان تحلیل حقوقی می خواهد بکند، مسئله ی اقرار را که اقرار حقیقت اقرار چیست. و لذا عرض کردیم اگر این ها را جدا می کرد مرحوم شیخ، به جا بود. یکی اخبار، یکی انشاء بیع، یکی هم مسئله ی اقرار.

و لذا یحمل الاقرار علی الاشاعة کما سیجیء. او مع ظهور انشاء البیع، بله،

یکی از حضار: یحمل الاشاعة یعنی غیر مختص دیگر درست است؟ و لذا یحمل الاقرار علی الاشاعة غیر مختص، این اگر نصفش

برای او باشد

آیت الله مددی: و ان لم یکن له هذا الظهور فی غیر المقام در غیر بیع مراد از إقرار یعنی مثل بیع نیست ببینید ایشان می گوید این ظهور در مثل بیع هست اما در غیر بیع نیست و لذا یحمل الإقرار علی الاشاعة كما سیجیء اگر إقرار کرد إقرار حمل بر مشاع واقعی می شود یعنی ربعش برای ایشان مثلاً اگر گفت می آید حالا ان شاء اگر بیاید که یک کسی مالک نصف باشد بعد بگوید ثلث این خانه برای فلانی است این ثلث را روی هر دو حساب می کنند هم برای این هم برای او می آید ان شاء الله بعدتر می آید كما سیجیء

او مع ظهور انشاء البیع فی البیع لنفسه لان بیع مال غیر لا بد فيه اما من نية الغير یا باید نیت بکند او اعتقاد کون المال لنفسه یا باید بگوید این مال غیر برای خودم است این کار را باید بکند این نیت غیر هم بعد توضیحش می آید .

و اما بنائه علی تملکه للمال عدوانا كما فی الغاصب خودش را أصلاً مالک می داند مثل اینکه غاصب مالک می داند و الكل خلاف المفروض هنا در باب بیع . و مما ذكرنا يظهر الفرق بین ما نحن فيه و بین قول البایع بعث غانما حالا این مثال می زند ایشان مع کون الاسم مشترکا بین عبده و عبد غیره حالا دو تا عبد هستند اسمشان هم غانم است گفت بعثک غانما اینجا گفتند منصرف به عبد خودش است ، بله حیث ادعا فخر المحققین الاجماع علی انصرافه علی عبده ، اگر گفت بعثک غانما یعنی عبد خودم عبد دیگر که معنا ندارد فقام علیه ما نحن فيه ، ما نحن فيه هم قیاس کرده ، گفته در ما نحن فيه هم همینطور است پس به نصف مختص است .

ایشان می گوید این مطلب ما ذکرناه يظهر الفرق این مطلبی که فخر المحققین ادعای اجماع کرده در آنجا این جور می گوئیم اینجا هم باید بگوئیم نه اذ لیس ، این اذ لیس ایشان اینطور می خواهد بگوید بله و بین قول البایع بعث این يظهر الفرق اذ لیس لفظ البیع هنا ظهور فی عبد الغير فبقی ظهور الغير فی وقوعه لنفس البایع وانصراف لفظ المبیع فی مقام التصرف الی مال المتصرف سلیمین عن المعارض اینکه لفظ مبیع فیفسر بهما اجماع لفظ المبیع لفظ مبیع را می توانید تفسیر

ثم انه لو كان البایع وکیلاً فی بیع النصف او ولیا این مثال ولایت را هم من مثال زدم وکیل هم همینطور است عن مالکة فهل هو كالاجنبي وجهان این شیخ هم عرض کردم این مساله فروع مختلفی دارد یکی این است که اگر ولی باشد یا وکیل باشد مبنیان علی ان المعارض لظهور النصف

ایشان ببینید نکته ی اساسی را این گرفته ، ما دو تا داریم که دو تا این احتمال ها مقابل هم هستند یکی نصف در مشاع است یکی اینکه بعث ظهور در فعلش که کار خودم است مال خودم آیا این مال خودم در وکالت هم می آید یعنی وقتی می گوید مال خودم یعنی مال

موکل نیست مال خودم مال مولی علیه نیست ، این ظهور در آنجا هم می آید یا نه ، یا نه دیگر در آنجا چون وکیل است ولی است دیگر در آنجا نمی آید در آنجا واقعا از هر دو واقع می شود .

مبنیان علی ان المعارض لظهور النصف فی المشاع ، این معارض این عرض کردم نکته ی اساسی ایشان این است که لفظ نصف ظهور در مشاع دارد هو انصراف لفظ المبیع الی مال البایع فی مقام التصرف ببینید اصولا مبیع می خورد به مال بایع نه به موکل می خورد نه به مولی علیه این انصراف دارد .

یکی از حضار : استاد در وکیل و مولی علیه باید حتما بگوید یا در مشاع است یا در کل است نمی شود بگوییم مجمل است طرف یک چیزی گفته نمی توانم اینکه هر دو احتمال دارد مجمل شد ، حتما باید یکی را انتخاب کنیم ؟

آیت الله مددی : خوب همین دیگر اگر تعارض را قبول کردیم می شود مجمل دیگر ، اگر گفتیم نه آقا مجمل است راه سومی هم وجود دارد .

یکی از حضار : قدر متیقن ندارد ؟

آیت الله مددی : نه ، قدر متیقن مگر به این مقدار بگوییم مقدار واضح عرفی بیشتر وضوح عرفی اش سر اینکه برای خودش باشد ، اجمال دارد خیلی خوب این اجمال هم تعارض است یعنی تعارضش مستقر مستحکم است تعارض حل نمی شود . پس نکته نکته ی تعارض روشن شد نکته ی چیست ؟

کلمه ی نصف ظهور در مشاع دارد مشاع کل ، فعل این آقا و عمل آقا ظهور در عمل خودش دارد پس می خورد به نصف مختص این دو تا با هم دیگر آن وقت بعضی ها گفتند بین دو تا تعارض واقع می شود می شود به حد اجمال ، بعضی ها گفتند نه این یکی يصلح للقربية یعنی بعبارة اخرى اینکه فعل از شخص صادر شده این قرینه است که مراد از نصف مشاع نیست .

بعبارة اخرى للمتکلم ان يلحق بكلامه ما شاء ما لم ينصرف عن كلامه ، متکلم می تواند اضافه بکند اگر فقط نصف تنها می گفت یعنی مشاع است اما وقتی می گوید بعثک اینکه آمد این جمله که آمد این فعل که آمد دلالت می کند که مراد از بعثک آن کاری است که من می توانم انجام بدهم و آن نصف مشاع خودش نصفی که مختص به خودش است .

مبنیان علی ان معارض ظهور النصف هو انصراف لفظ المبيع الى مال البایع الى مقام التصرف او ظهور التمليك في الاصلالة یکی تمليك به معنای فعل یکی هم به اصطلاح لفظ مبيع .

الاقوی هو الاول ، ظاهرا مرادش این است که مال بايع به حساب ، لان ظهور التمليك في الاصلالة من باب الاطلاق ، البته این اطلاقی که ایشان گفتند روشن نیست اینکه الاقوی هو الاول این تمليك نیست در جهت تمليك نه آن جهت تمليك هم درست است اشكال ندارد لان ظهور التمليك في الاصلالة من باب الاطلاق وظهور النصف في المشاع و ان كان كذلك از باب اطلاق الا ان ظهور المقيد وارد علی ظهور المطلق ، انصافش اطلاق ندارد هر دویشان اطلاق ندارند نه نصفش اطلاق دارد نه آن یکی دیگر .

ببینید اطلاق را ما عرض کردیم اصلا ما لذا در اصول هم بحث مطلق و مقید را وارد نشدیم چون اطلاق یک چیز خیلی مشکلی است یک مشکل اساسی دارد کجا اطلاق منعقد می شود لذا یکی از اختلافات بزرگ دائما بین علما این می گوید اینجا اطلاق دارد آن می گوید ندارد این همیشه دعوا هست دیگر زیاد در فقه دیدید می گوید لاطلاق الـ می گوید نه اطلاق ندارد نکته اش چیست ، نکته اش این است که عرض کردیم ما اصولا دو تا اطلاق داریم بحث هم کردند که آیا اطلاق مدلول تصویری است یا مدلول تصدیقی است عرض کردم آن اطلاقی که مدلول تصویری است آن اثباتش آسان است مراد از اطلاق مدلول تصویری این است گفت احل الله البيع قید به آن نزد همین ، همین که قید نزد اطلاق است ، اما اینکه اطلاقی که ما الان در اصول داریم به این معناست که ایشان در مقام بیان بوده و قید نزده پس مرادش طبیعی بیع است هر بیعی که باشد پس موارد شک را می توانیم با آن حل بکنیم این اطلاق دومی است این غیر از اولی است اصلا این بحث که اطلاق یک مدلول تصدیقی است و مدلول تصویری این بحث به نظر ما روشن نیست دو تا اطلاق داریم اینها اشتباه شده است یک اطلاق که مدلول تصویری است سهل و آسان است همین که قید ندارد می شود اطلاق احل الله البيع قید نزد می شود اطلاق ، آب بیاور می شود اطلاق ، گرم باشد ، سرد باشد ، آب لوله باشد ، آب رودخانه باشد ، هر جور آب می خواهد باشد این می شود اطلاق ، این اطلاق مراد اصولیین نیست .

یکی از حضار: مقامی است ؟

آیت الله مددی: نه این اصولی نیست ، اصولیین اطلاق این است که ایشان اراده کرده طبیعی را و این طبیعی بر تمام افراد قابل انطباق است خوب دقت کنید و این قابلیت انطباق بر این است که اگر شما شک کردید شک را بردارید هدفش این است که شک شما را بردارد شک را بردارد .

یکی از حضار: از کجا بفهمیم ...

آیت الله مددی: ها این مقام بیان باید باشد

یکی از حضار: خوب از کجا بفهمیم مقام بیان

آیت الله مددی: ولذا این مشکل دارد ،

یکی از حضار: آقایان می گویند مقدمات حکمت را جاری می کنند

آیت الله مددی: ها مقدمات ، لذا مشککش همین شد ، اطلاق لفظی آسان است اطلاق قانونی مشکل است و لذا عرض کردیم اگر آقایان اخباری ها به جای اینکه بگویند اگر ظواهر کتاب حجیت نیست اگر این بحث را می کردند بگویند آقا اطلاقات کتاب اطلاق قانونی نیست یعنی ثابت نیست که در این مقام باشد احل الله البیع در مقابل اینکه در مقابل ربا حرم الربا احل الله البیع اما در این مقام باشد که تمام اقسام بیع ، بیع به فارسی ، بیع به کذا ، بیع به نوشتن ، بیع به اشاره ، به تمام انواع بیع درست است در این مقام نیست این اصلا در این مقام نیست .

لذا ما همیشه عرض کردیم

یکی از حضار: شارع در مقام اهمال گویی هم که نیست به هر حال ...

آیت الله مددی: خوب مخاطب اجمال مطلب

و لذا ما در باب اصول این طور می گوئیم شارع یا در مقام بیان است یا در مقام اجمال است یا در مقام اهمال است ، اهمال در مقابل اجمال است ، اهمال را چون می خواهیم در قرآن نیاید می گویند تشریع است در مقام اصل تشریع است شارع در مقام این است که بیع حلال است آن اما اینکه جمیع اقسام بیع من نظرم این باشد که اگر شما در یک قسم از اقسام بیع شک کردید بیع را فلان چیز جایز هست یا نه برگردید به احل الله البیع این اطلاق مشکل است دقت کردید ؟

یکی از حضار: الان هم اطلاقات قانون اساسی کسی عمل نمی کند

آیت الله مددی: و لذا ما عرض کردیم این هم آقای به نظرم از بنده است با احترام و لذا عرض کردیم اگر اخباری ها می گفتند اطلاقات کتاب از قبیل قانون اساسی است قانون اساسی به اطلاقاتش اخذ نمی کنند ما مثلاً شعارات سیاسی را مثل استقلال آزادی شعار سیاسی ،

.....
کسی به اطلاق آن هم اخذ نمی کند نمی گوید آزادی همه نوع آزادی بی بند و باری همه جور آزادی باشد این جزو مثلاً شعار اصلی است این اطلاقات اصلاً قابل تمسک نیست اطلاق لفظی است اینها ، اینها اطلاق قانونی نیستند اگر اخباری ها این مطلب را می گفتند معقول تر بود بگویند ما اصلاً ظواهر کتاب را ، نه ظواهر کتاب اینها اطلاقاتشان اطلاقات قانونی نیست ، حتی عموماتش عمومات قانونی نیست عمومات لفظی است ما یک عموم لفظی داریم مثل کل العلماء کل عالم این عموم لفظی است ، اما عموم قانونی این است که یک لفظ عامی بیاورد که مرادش این باشد که موارد شک را با آن حل بکنیم ببینید . ناظر به موارد شک باشد .

لذا صاحب کفایه معتقد است به اینکه عموم وقتی درست جایی می شود که در متعلقش قاعده‌ی مقدمات حکمت جاری بشود ، یعنی کل عالم که می گوئیم این عمومش مبتنی است بر اینکه مراد از عالم مطلق عالم باشد یعنی مدخول الادات کل را ادات عموم را در او اول مقدمات حکمت جاری کنیم ، بگوئیم مراد مطلق عالم است کل عالم که آمد این کار را می کند .

علی ای حال روشن شد چه می خواهم عرض کنم ؟ این بحث سر این است اگر بحثی در باب اطلاق هست در باب عموم و کتاب هست نه اینکه اطلاقات کتاب و لذا بعضی ها هم اشکال کردند به اخباری ها مثل مرحوم نائینی چرا شما اطلاق عمومات سنت را مثل المؤمنون عند شروطهم آن را قبول می کنید اوفوا بالعقود که عمومات کتاب است قبول نمی کنید ، این اشتباه نشود عرض کردم ملا محمد امین عمومات سنت را هم قبول نمی کند ملا محمد امین در فوائد المدنیة تصریح می کند که عمومات سنت هم حجت نیست . المؤمنون عند شروطهم این را هم حجت نمی داند ، می گوید این عمومات کتاب و سنت حجت هستند بعد از بیان ائمه علیهم السلام .

یکی از حضار : همان بیان ائمه اگر اطلاق داشته باشد اگر نشد به اطلاقاتش

آیت الله مددی : بله آن وقت اگر بیان ائمه آمد که مراد هر شرطی است بله درست قبول می کنیم

یکی از حضار : باید اطلاق دوباره فایده ندارد

آیت الله مددی : نه دیگر تعبیر این باشد که هر نوع شرطی الا شرطاً کذا این معلوم می شود الا که استثناء کرد یعنی عموم داریم یعنی اطلاق دارد ، با یک نحوی اثبات بکند که اینجا عموم ثابت است عموم کتابی و اطلاق کتابی یا قانونی عرض کردم نکته در اطلاق قانونی این است نکته‌ی اساسی این است که برای رفع شک اصلاً عام ، عام قانونی عامی است که برای رفع شک باشد یا عموم قانونی ، اطلاق قانونی برای رفع شک باشد بخواهد شک شما را بردارد بحث دوم این است که چه نحو شکی را برمی دارد این هم یک نحو بحثی است این مسائلی که در کتاب در کتب اصول در بحث عام و خاص آمده است این است خوب عنوان داده نشده است آقایان متوجه نمی شوند .

چه نحو شکی را برمی دارد؟ مثلاً اللهم العن بنی امیه قاطبة این الفاظ عموم است خیلی خوب سلماً ، عمر بن عبدالعزیز از بنی امیه هست خوب کارهایی هم از او صادر شده که مثلاً نشان داده آدم خوبی بوده از آن طرف هم لعن مؤمن جایز نیست تخصیص مخصص عقلی است اللهم العن بنی امیه قاطبة کسی که از بنی امیه باشد و آدم خوبی باشد خوب این لعن نمی شود ، ما شک می کنیم که عمر بن عبدالعزیز آیا آدم بدی بوده یا آدم خوبی بوده مثلاً من باب مثال می خواهم ، می گویم چون گفت اللهم العن بنی امیه قاطبة این قاطبة شامل عمر بن عبدالعزیز می شود حالا که شاملش شد پس آدم بدی است ببینید این شک را برداشتیم .

یکی از حضار : اینجا که بحث لباً می کنند یعنی لباً خارج است .

آیت الله مددی : همان عقلی ، ببینید .

شما می خواهید این شک آیا این شک را می شود با اللهم العن بنی امیه قاطبة برداشت ، می گویند نه نمی شود این شک را نمی شود برداشت شک می کنیم که آدم خوبی است یا نه ، روشن شد چه می خواهم بگویم ؟ شک بکنیم که آدم خوبی است یا آدم بدی است بگویم اللهم العن بنی امیه قاطبة دلالت می کند بر همه ی بنی امیه پس این شامل عمر بن عبدالعزیز می شود اگر شامل عمر بن عبدالعزیز شد پس مؤمن نیست آدم خوبی نیست چون لعن شامل آدم خوب نمی شود آدم بد می شود این را می توانیم را این که شما در اصول خواندید ندیدم اساتید غالباً که خود کتاب شرح بدهند من شرح بدهم :

یک ، ضابطه ی در عموم این است که باید رافع شک باشد

دو ، چه شکی با عموم برمی داریم ؟ ما اگر شک کردیم عمر بن عبدالعزیز خوب است یا نه این را می شود با اللهم العن بنی امیه قاطبة حلش کرد ؟ می دانیم از این در میاد که او آدم بدی است می گویند شک ، عموم این کار را نمی کند ، عموم در ناحیه ی حکم تصرف می کند در ناحیه ی موضوع تصرف نمی کند در ناحیه ی موضوع که بگویم موضوع بد است یا خوب است تصرف نمی کند ، کار عموم تصرف در حکم است آیا این موضوع که مثلاً ثابت است جزو علماست حکم شامل ، مثلاً فاسق است حکم شامل حالش می شود یا نمی شود اما اگر شک کردیم یک کسی فاسق هست یا نه و از آن طرف هم گفت لا تکرّم فساد العلماء شک کردیم بگویم اللهم مثلاً اکرم العلماء کلاً این شامل این شخص شده شک می کنیم این فاسد هست یا نه شک می کنیم پس چون عموم شاملش شده پس این فاسق نیست به عموم تمسک می کنیم بگویم این شخص فاسق نیست ، کار عموم این نیست ، کار عموم این نیست که شک را از موضوع بردارد شک را از حکم

برمی دارد نه از موضوع دقت کردید چه می خواهم بگویم ؟ آن شکی را که عموم یا اطلاق برمی دارد آن هم باید توضیح بدهیم ، یعنی آن نکته‌ی اساسی باید روشن بشود که و لذا چون اطلاق نکته‌ی اساسی

و اما این حرفی که کفایه زد آقایان می گویند آقا در لغت عرب این جوری است کل که آمد دیگر شما در عالم نمی خواهد مقدمات حکمت کل عالم یعنی تمام افراد عالم فاسق باشد فاسق نباشد خود کل این کار را می کند دیگر مقدمات حکمت در عالم نمی خواهد جاری کنیم آنهایی که می گویند نمی خواهد مقدمات حکمت در عموم در مدخول کل نکته اش را این می دانند دقت کردید اینجا خود لفظ این کار را می کند پس مشکلی که ما در اطلاق داریم ان شاء الله روشن شد برای شما مشکل ما در اطلاق باید مقدمات حکمت بیاید مقدمات حکمت هم فعل متکلم است لفظ نیست ، طبیعت لفظ ابهام ندارد طبیعت فعل ابهام دارد ، لفظ ابهام را برمی دارد اما فعل ابهام دارد فعل چون ابهام دارد احراز نمی شود کرد که ایشان در مقام بیان هست یا نه .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین